



An Analysis of Meaning Generation Processes through Discourse Semiotic Systems in the Story of *Zal and Roudabeh*

Seyed Mohammad Hosseini-Maasoum¹

Associate Professor of Linguistics, Payame Noor University, Tehran, Iran
(Corresponding author) ORCID: 0000-0002-3650-4599

Marjan Akbari²

MA of Linguistics, Payame Noor University, Tehran, Iran

Received: August 16, 2024

Accepted: October 23, 2024

Abstract

Discourse semiotics is a discipline that carries out a process study of language. This discipline considers the sign as the source and meaning as the goal of its work. Semiotics chooses discourse as its field of work. Since literature is one of the examples of dynamic discourses, discourse semiotics aims to discover hidden semantic spaces by examining the elements involved in these discourses and the relationships between these elements. This research used the discourse-semiotic approach to investigate the process of meaning generation in the narrative elements of *Zal and Rudabeh* of Ferdowsi's *Shahnameh*. The results indicated that the actional subject wants to have a child in order to gain value and eliminate the disadvantage. However, amending this shortcoming causes the first tension and challenge in the course of the narrative. The subject tries to solve the challenge by abandoning the albino baby, which is incompatible with social norms, but the abandonment of the child poses more challenges to the main character and even other narrative actors. The abandonment of the child in this narrative provides the possibility of the degeneration of meaning. In the meantime, what keeps the process of meaning-making going is the transformation of the actional subject into a sensible subject and the change of the narrative space into a sensory-perceptive space. Thus, Ferdowsi continues the meaning-making flow by using emotional solutions and applying semantic systems such as action, sensation, existence, imagination, and myth.

Keywords: Discourse, Discourse-Semiotics, Semantic Systems, Meaning Generation, *Zal and Roudabeh*.

1. Email: hosseinimasum@pnu.ac.ir

2. Email: amarjan24@yahoo.com



تحلیل فرایند شکل‌گیری معنا از طریق نظام‌های گفتمانی نشانه‌معناشناختی در داستان زال و رودابه

سید محمد حسینی معصوم، دانشیار زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)^۱
مرجان اکبری، کارشناس ارشد زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.^۲

صص ۵۵-۸۲

چکیده

نشانه‌معناشناسی گفتمانی علمی است که به مطالعه فرآیندی زبان می‌پردازد. این علم نشانه را به‌عنوان مبدأ و معنا را مقصد کار خود در نظر می‌گیرد. نشانه‌معناشناسی گفتمان را به‌عنوان حوزه کاری خود برمی‌گزیند. از آنجایی که ادبیات از نمونه‌های گفتمان‌های پویاست، نشانه‌معناشناسی گفتمانی با بررسی عناصر دخیل در این گفتمان‌ها و روابط بین این عناصر، به کشف فضاهای معنایی مخفی می‌پردازد. پژوهش حاضر در پی بررسی فرآیند تولید معنا و نظام‌های گفتمانی مؤثر در این فرآیند در عناصر داستانی زال و رودابه شاهنامه فردوسی بر اساس رویکرد نشانه‌معناشناسی گفتمانی است. در بررسی این روایت مشخص شد که سوژه کنشی به جهت کسب ارزش و رفع نقصان خواهان داشتن فرزند است؛ اما رفع این نقصان باعث اولین تنش و چالش در سیر روایت می‌شود. سوژه با طرد نوزاد سپیدموی که مغایر با هنجارهای اجتماعی است، سعی در رفع چالش دارد، اما طرد فرزند چالش‌های بیشتری را پیش روی کنشگر اصلی و حتی دیگر کنشگران روایی قرار می‌دهد. در واقع، طرد فرزند در این روایت امکان اضمحلال معنا را فراهم می‌سازد. در این بین، آنچه جریان معناسازی را تداوم می‌بخشد تبدیل شدن سوژه کنشی به سوژه شوشی و تغییر فضای روایت به فضایی حسی-ادراکی است. در واقع، حکیم فردوسی با استفاده از راهکارهای عاطفی و بهره‌بردن از نظام‌های معنایی از قبیل کنش، شوش، بوش، تخیل و اسطوره جریان معناسازی را تداوم می‌بخشد.

کلیدواژه‌ها: گفتمان، نشانه‌معناشناسی گفتمانی، نظام‌های معنایی، تولید معنا، زال و رودابه.

تاریخ دریافت: ۲۶ مرداد/۱۴۰۳ - تاریخ پذیرش: ۰۲/آبان/۱۴۰۳

پست الکترونیکی:

1. hosseini.masum@pnu.ac.ir

2. amarjan24@yahoo.com

۱. مقدمه

در هر تعامل و ارتباطی، اصل مهم انتقال معناست. آنچه راه را برای این انتقال هموار می‌کند و باعث تفهیم و تفاهم می‌شود، زبان است. انتقال معنا از طریق زبان به واسطه علائم و نمادهای موجود در زبان انجام می‌شود. همان‌گونه که شعیری (۱۳۹۸-الف: ۸) بیان می‌کند: «(زبان، معجزه‌گر بزرگی است که سازمان‌دهی معنا جز از طریق آن میسر نیست)»؛ اما معنا، خارج از زبان نیز به حیات خود ادامه می‌دهد. این مسأله حاکی از لزوم بررسی شکل‌گیری و تولید معناست.

در بررسی فرایند تولید معنا آنچه مهم جلوه می‌کند یافتن بهترین، کامل‌ترین و روشمندترین شیوه برای گشودن معماهای معنایی و تجزیه و تحلیل متون به شیوه‌ای است که سؤال‌های بی‌پاسخ ذهن را حل نماید. آن‌گاه که زبان‌شناسی^۱ با شیوه‌های معمول خود برای حل پیچیدگی‌های معنا راه به جایی نمی‌برد، معناشناسی^۲ سعی بر حل مسأله به شکل کاربردی دارد. معنا در سیر تحولی و تاریخی خود دوره‌های گوناگونی را پشت سر گذاشته است. ساختارگرایی^۳ سوسوری با ابداع علم نشانه‌شناسی^۴ به تبیین الگوی دووجهی و دال^۵ و مدلولی^۶ از نشانه می‌پردازد و آن را مبنای پرداختن به معنا می‌داند. الگوی دووجهی سوسوری تصویری جدایی‌ناپذیر و منطقی از نشانه را ترسیم می‌کند که به بیان خود او همانند «دوروی یک کاغذ» (سوسور، ۱۹۸۳: ۱۱۱) هستند. در این سامانه، با معناهای ثابت و منجمد و از پیش تعیین‌شده روبرو هستیم.

زبان‌شناس دیگری که هم‌زمان با سوسور به نشانه‌شناسی پرداخته و سنت آمریکایی را ایجاد کرده است، چارلز ساندرس پیرس^۷ است؛ فیلسوف، منطق‌دان و زبان‌شناسی که به جای الگوی دوقسمتی سوسوری الگوی سه‌وجهی را ارائه می‌دهد. در نظریه پیرس، اهمیت معناسازی است که تفسیرگر را وارد جریان می‌کند؛ زیرا در بعضی حوزه‌ها از قبیل ارتباطات که فرایند تفسیر را ضروری می‌دانند بر یکسان نبودن محتوی و معنی تأکید دارند؛ بنابراین نظریه پردازان با پیشنهاد نوعی مثلث معنایی و حضور آشکار تفسیرگر نشانه، فرایند نشانگی پیرس را برجسته می‌کنند. پس برای

-
1. Linguistics
 2. Semantics
 3. Structuralism
 4. Semiotics
 5. Signifier
 6. Signified
 7. Peirce

رسیدن به معنای یک نشانه باید به تفسیر آن پرداخت و نمی‌توان آن را برابر محتوای درون دانست.

وجود عامل انسانی در رابطه دال و مدلول باعث به هم خوردن نظام منطقی سوسوری می‌شود. عامل انسانی باعث باز شدن پای فرآیندهای پویا، حسی-ادراکی، زنده و فعال به ساحت معنا می‌شود و تعریف جدیدی از جریان معناسازی ارائه می‌دهد؛ اما گرمس^۱ شخصیت برجسته ساختارگرایی فرانسوی و مکتب پاریس به گونه‌ای دیگر به این مسئله نگاه می‌کند. درواقع او دست به نوآوری می‌زند و باعث تولد نشانه‌معناشناسی پدیداری^۲ و زیبایی‌شناختی^۳ از درون نشانه‌شناسی^۴ ساختارگرا می‌شود. او نظام گفتمان روایی^۵ یا نشانه‌معناشناسی^۶ استاندارد را معرفی می‌کند. او سعی دارد مطالعات معنا را به شکلی روشمند و علمی ارائه داده و در چارچوب گفتمان این مهم را به انجام برساند. در نشانه‌معناشناسی، نشانه و معنا همانند دال و مدلول سوسوری به یکدیگر وابسته هستند و هیچ کدام بدون دیگری کارایی نخواهند داشت. نشانه‌معناشناسی به معنای اتصال دو علم نشانه‌شناسی و معناشناسی است که اولی به مطالعه و بررسی کارکرد نشانه‌ها می‌پردازد و دومی علم پرداختن به چگونگی شکل‌گیری معنا و یافتن معناهای ضمنی است (شعیری، ۱۳۹۸-الف: ۴۴).

اما آنگاه که نشانه‌معناشناسی مطالعات معنا را در بستر گفتمان انجام دهد، شاهد شکل‌گیری نشانه‌معناشناسی گفتمانی خواهیم بود که در واقع به موضوعات موجود در ورای نشانه‌ها می‌پردازد. نظام‌های مختلفی در گفتمان‌ها قابل بازیابی هستند که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: کُنشی، شُوشی، تَنشی و بُوشی. در گفتمان کنشی، کشف معنا از طریق مطالعه کنش‌ها در درون تعاملات اجتماعی صورت می‌گیرد. کنشگر طی عملیاتی کنشی باعث تغییر وضعیت می‌شود. او تمایل به تصاحب ابژه ارزشی دارد؛ اما گفتمان شوشی «یعنی پیوند با هستی در لحظه یعنی همان آن حضور که ما را بدون هیچ کنشی از درون جابه‌جا می‌کند» (شعیری، ۱۳۹۸-الف: ز). در نظام تنشی، جریان‌های شناختی و عاطفی در تعامل هستند؛ اما در نظام بوشی، بودن و نحوه حضور سوژه در زمان و مکان مطرح است. وجود انواعی از گفتمان، نشان‌دهنده این مسأله است که جریان معناسازی فقط درگرو یک نظام نیست و گفتمان‌های متفاوت متنوعی در این امر دخیل هستند.

1. Greimas
2. Phenomenological
3. Aesthetic
4. Semiology
5. Narrative discourse
6. Semiotique

پرداختن به شیوه انتقال معنا در متون ادبی و شعر به دلیل تعامل‌های گفتمانی فراوان موجود در آن، همواره راهگشا بوده است. ادبیات و به‌خصوص شعر، انتقال‌دهنده مضامین باارزش هر قوم و فرهنگی است، لذا از جایگاه ویژه‌ای در میان تک‌تک افراد آن جامعه برخوردار است. این جایگاه و اهمیت ویژه، مستلزم بررسی و تحقیق عمیق‌تر به‌منظور گشودن و درک هر چه بیشتر ابهامات معنایی است. این امر خصوصاً در مورد آثار به‌جامانده از اعصار قدیم برجسته می‌شود که نیاز به کاوشی دوچندان دارند؛ زیرا به سبب مخفی و پنهان ماندن لایه‌های فرهنگی و جو حاکم بر آن زمان، بخشی یا تمام آن اثر همچنان در پرده‌ای از ابهام است.

شاهنامه فردوسی اثر منظوم ابوالقاسم فردوسی شاعر حماسه‌سرای ایران است که همواره به جهت کشف لایه‌های زیرین اثر مورد واکاوی‌های مختلف از منظر رویکردهای متفاوت قرار گرفته است. رویکردهای جدید از جمله نشانه‌معناشناسی گفتمانی در پیچه‌ای تازه به روی تجزیه و تحلیل آثار ادبی باز می‌کنند. این نظام‌ها آثار ادبی را از زاویه‌ای دیگر و به‌منظور خوانشی نو بازبینی می‌کنند. درک این مهم که شاید بتوان با این نظریه معناهای ضمنی که سالیان سال در پس پرده مخفی و پنهان مانده است را بازشناسی کرد، پایه و اساس این تحقیق است. این‌که دریابیم فردوسی در پس این داستان‌های حماسی و اسطوره‌ای و عاشقانه از جمله زال و رودابه قصد انتقال چه مفاهیم و ارزش‌هایی را به نسل‌های آینده داشته و این‌که آیا آن مفاهیم و ارزش‌ها به زندگی امروزی نیز قابل تسری خواهد بود، مدنظر است. شخصیت‌پردازی‌ها، اسطوره‌سازی‌ها و حماسه‌ها در این اثر بزرگ قطعاً از جهت سرگرمی نبوده است و گفته‌پرداز در پس این نشانه‌معناها هدفی و مقصدی را دنبال می‌کرده است. در این تحقیق، قصد داریم از منظر نشانه‌معناشناسی گفتمانی نگاهی تازه و نو به داستان زال و رودابه شاهنامه فردوسی بیندازیم و به این پرسش پاسخ دهیم که فرایند روایی تولید و تغییر معنا در گفتمان ادبیات داستانی زال و رودابه شاهنامه چگونه شکل می‌گیرد؟

۲. نشانه‌معناشناسی گفتمانی و نظام‌های گفتمانی

معنا و منظور نهفته در کلمات، جملات و راه‌های علمی دستیابی به آن همواره هدف نهایی مطالعات زبانی بوده است. زبان‌شناسی، از علوم می‌است که به مطالعه کاربردی معنا و چگونگی انتقال آن می‌پردازد. زبان‌شناسان برای درک معنای نهفته شیوه‌های متفاوتی را ابداع کردند که یکی از آن شیوه‌ها نشانه‌معناشناسی گفتمانی است. این شیوه با توجه به تاریخچه تحول نشانه به‌عنوان عامل شکل‌گیری معنا پایه‌ریزی شد و باعث شد برخی از تحولات مطالعه معنا شکل جدیدی به خود بگیرد که این تغییرات عبارت بودند از: تغییر نشانه از یک نشانه خشک و منجمد به نشانه‌ای باز و منعطف، پیوند بین نشانه‌شناسی و معنی‌شناسی، قرار دادن آن‌ها در یک نظام فرآیندی. همان‌گونه که شعیری (۱۳۹۸-)

ب: ۲) بیان می‌دارد، «پژوهشگران زبانی همچنین در پی شناخت چگونگی کارکرد تولید و دریافت معنا در نظام‌های گفتمانی هستند؛ زیرا فرآیند معناسازی خود تحت نظارت و کنترل نظامی گفتمانی قرار دارد».

در گفتمان، ما با نشانه‌معناهایی پویا، سیال و حساس روبرو هستیم که در آن، معنا بدون برنامه‌ریزی از قبل معین اتفاق می‌افتد. گفتمان‌ها انواع مختلفی دارند که مهم‌ترین آن‌ها کنشی، تششی، شوشی و بوشی است. اولین نظام گفتمانی، کنشی است که هسته اصلی آن را کنش تشکیل می‌دهد. این کنش توسط کنشگر اصلی در جهت رفع نقصان یا کمبود، کسب ارزش و به دست آوردن پاداش تعیین شده از سوی کنش‌گزار به وقوع می‌پیوندد. پس سه عنصر اصلی در این روند کنش، کنشگر و کنش‌گزار می‌باشند. سوژه هدف‌دار یا کنشگر اولین رکن یک نظام کنشی است. این کنشگر با هدفی از پیش مشخص در جهت به دست آوردن هدف یا همان ابژه ارزشی حرکت می‌کند. ویژگی ابژه در نظام کنشی، برون‌محوری است؛ زیرا ابژه ارزشی در محیط خارج و بیرون از کنشگر قرار دارد. کنشگر برنامه‌ای را با توجه به هدف می‌چیند و آن را تا حصول نتیجه دنبال می‌کند. این نظام را نظام غایتی نیز می‌توان نامید، چون غایتی وجود دارد که کنشگر خواهان رسیدن به آن است.

یکی دیگر از نظام‌های گفتمانی، نظام تششی است. برخلاف نظام کنشی که برکنش استوار بود در این نظام تشش، در مرکز اصلی گفتمان قرار دارد. تشش در واقع، وارد آمدن نیرو یا انرژی بر تن یک چیز و خروج آن چیز از حالت معمول و عادی است. در نظام تششی، مسأله اصلی وجود میزانی از انرژی است که تأثیرگذاری آن بر دنیای بیرون و همچنین بر کنشگر گفتمانی سبب خروج گفتمان و کنشگر از وضعیت معمول و عادی است. در واقع، تشش باعث فاصله گرفتن گفتمان از شرایط معمول و عادی و رفتن به سمت شرایطی خارج از کنترل و ثبات است که همین فاصله گرفتن نیز منجر به ارتقاء گفتمان می‌شود. گاهی تشش‌ها فرآیند معناسازی را مختل کرده و گفتمان را به سمت اضمحلال سوق می‌دهند. فرآیند تششی از راهکارهای گفتمان به جهت بازیابی معنایی است. نظام تششی دارای دو منطقه فشارهای و گستره‌ای است که منطقه فشارهای بر درونه‌های عاطفی سوژه کنشگر و منطقه گستره‌ای بر دنیای بیرون متمرکز است.

در گفتمان‌های روایی، علاوه بر کنش جریان‌های دیگری نیز در فرآیند تولید معنا دخیل هستند که شوش را می‌توان یکی از آن‌ها دانست. نظام شوشی نظامی درون‌محور است. شوش از مصدر شدن بوده و بر اتفاقی دلالت دارد که در درون شوشگر رخ می‌دهد. این نظام با حالات درونی و با احساس حضور در هستی مرتبط است. تفاوت اصلی این نظام با نظام کنشی در نوع ابژه و ارزش‌های تولیدشده است. در نظام کنشی، همه چیز در بیرون کنشگر و در جهان خارج اتفاق می‌افتد؛ یعنی با ابژه بیرونی و ارزش بیرونی و مادی سروکار داریم؛ اما در نظام شوشی، آنچه اتفاق می‌افتد

و ارزش‌های ایجاد شده نیز درونی است. دیدگاه شوشگر دیدگاهی ادراکی است و دیدگاه مادی و رقابتی در این نظام جایی ندارد.

یکی دیگر از نظام‌های گفتمانی که در فرایند شکل‌گیری معنا دخیل است، نظام بوشی است. بوش از مصدر بودن و به معنی هستایش است. در گفتمان بوشی، آنچه نقش اساسی را ایفا می‌کند مسئله بودن و چگونگی بودن است. بودن برای سوژه شوش گر یک مسأله حیاتی است. بوش با بودن سوژه گره خورده است. در واقع، نحوه حضور او و چگونگی ارتباط او با محیط و کنشگران دیگر این بوش را رقم می‌زند. در این نظام، کنشگر ارتباطی دوسویه با هستی برقرار می‌کند. او حضوری است که می‌تواند با شرایط موجود انطباق یابد؛ اما این انطباق بر اصل اجبار استوار نیست؛ یعنی او به اجبار به چیزی تن نمی‌دهد، بلکه به دلیل برقراری رابطه ادراکی با آن چیز انطباق پیدا می‌کند و این ارتباط منجر به کسب تجربه جدید برای او خواهد شد. این نظام بر اصل خواستن و میل استوار است و براین اساس، حرکت به سوی چیزها به وقوع می‌پیوندد. نظام بوشی نظامی است که در آن قطعیت وجود نداشته و همواره کنشگر آمادگی برای حضور درون هستی را دارد.

نظام امتزاج که از ترکیب دو نظام شوشی و بوشی تشکیل می‌گردد، نظامی در تقابل با نظام کنشی است. این نظام باعث ذوب سوژه و هستی در یکدیگر می‌شود. به عبارت دیگر، فاصله و تفکیک بین سوژه و جهان برداشته می‌شود. در این نظام، سوژه و ابژه نیز به استعلا می‌رسند. ارزشی که در این راستا حاصل می‌شود هم متعلق به سوژه و هم متعلق به جهان است.

چالش عبارت است از ایجاد وضعیتی دشوار که در برخورد با آن شخص دچار تردید می‌شود. این تردید در جنبه‌های حقیقت، ارزش یا قدرت چیزی است. چالش در واقع قرارگرفتن بر سر دوراهی یا چند راهی در انتخاب است. گاهی کنشگران در برابر موانع ایجادشده بر سر راه خود مقاومت از خود نشان می‌دهند که باعث چالش است. همان‌گونه که شعیری (۱۳۹۴: ۱۲۸) بیان می‌دارد، «در نظام‌های روایی و داستانی نیز شاهد دخالت کنشگران و مقاومت آن‌ها در برابر موانع جهت شکستن ابعاد تثبیت‌یافته و گذر از آن‌ها جهت دستیابی به شرایط جدید هستیم» که این تلاش در جهت دستیابی به شرایط جدید، چالش را ایجاد می‌کند.

نظام «اسطوره و تخیل» یکی دیگر از نظام‌های معنایی در روایت است. در شکل‌دهی معنا از دو نظام هم‌نشینی و جانشینی زبان بهره می‌گیریم. در نظام هم‌نشینی یا نظام ترکیب از کنار هم قرار گرفتن یا چینش عناصر معنا شکل می‌گیرد. در نظام جانشینی، با جایگزینی عنصری به جای عنصری که مفقود شده است، این نقص و نبود معنا جبران

می‌شود؛ اما برای تولید معنا وجود و استفاده از این دو نظام ضروری بوده و در صورت عدم حضور این دو، غیاب معنایی به‌وقوع می‌پیوندد که برای جبران این غیاب از نظام تخیل استفاده می‌شود (شعیری، ۱۴۰۲)؛ اما اسطوره ریشه در فرهنگ یک جامعه دارد و همان‌گونه که شعیری و همکاران (۱۴۰۲: ۳۸) بیان می‌دارند، «به باور لوی اشتراوس، اسطوره هرگونه رمز یا داستان، افسانه، جهان تخیل یا هر چیز قدرتمندی است که می‌تواند لنگرگاه معنایی برای انسان‌ها باشد».

متون ادبی و ادبیات یکی از مهم‌ترین حوزه‌های مطالعاتی برای نشانه‌معناشناسی است. چنان‌که پهلوان‌نژاد (۱۳۸۳) به نقل از رادنژاد، (۱۳۹۴: ۵) بیان می‌دارد، «متون ادبی ازجمله متونی هستند که در بررسی‌های علمی محققان، جایگاه ویژه‌ای داشته‌اند و زبان‌شناسان تلاش نموده‌اند، قابلیت‌های زبان شناسانه آن‌ها را کشف و معرفی کنند. نتیجه چنین تلاشی، انتقال حجمی فراوان‌تر از معنا و مفهوم به مخاطب است که به التذاذ هنری بیشتر خواننده متن منتهی خواهد شد».

بنابراین شعر دارای خیال‌پردازی بیشتری نسبت به نثر ادبی و زبان روزمره است. شاعر از طریق خیال‌پردازی‌ها به بازنمایی این تجربه‌های ذهنی و احساسی و عاطفی خود می‌پردازد. پی بردن به این تجربه‌های ذهنی و احساسی شاعر و معناهای ضمنی درک صحیح و پژوهش دقیق را می‌طلبد که از طریق شیوه‌هایی ازجمله نشانه‌معناشناسی گفتمانی محقق خواهد شد.

شاهنامه یکی از زیباترین آثار منظوم فارسی است که وجهه‌ای جهانی دارد. فردوسی سراینده این اثر منظوم در توس چشم به جهان گشود و با این اثر به نامی ماندگار در ادبیات حماسی ایران و جهان تبدیل شد. به گفته علیزاده (۱۳۹۲)، «در شاهنامه قهرمانان، شخصیت‌ها نقش‌های گوناگونی دارند، گاه جنبه اسطوره‌ای و گاه واقعیت تاریخی می‌یابند و در واقع قدرت و محبوبیت در بازوی پهلوانان قرار می‌گیرد. فردوسی آگاهانه و حکیمانه بر ارزش‌های اخلاقی و هویت اصیل فرهنگ ایرانی ارج می‌نهد. او در سخنانش سعی دارد شخصیت‌های پهلوانی را برجسته‌سازی کند چه در کلام و چه در رفتار. یکی از این پهلوانان رستم، زاده عشق زال و رودابه است. عشقی که حوادث زیادی را رقم زد». در این پژوهش سعی بر بررسی روایت این عشق و مفاهیم نهفته در آن از منظر نشانه‌معناشناسی گفتمانی داریم.

۳. پیشینه پژوهش

مطالعات نشانه‌شناختی به‌ویژه در متون ادب فارسی به‌ویژه در دو دهه گذشته رشد چشم‌گیری داشته و مورد اهتمام زبان‌شناسان و پژوهشگران ادبی مختلف بوده است. عمده این مطالعات مبتنی بر یافته‌های نظری نشانه‌شناسان غربی و به‌خصوص اروپایی بوده است، اما در سال‌های اخیر برخی نظریه‌پردازان نشانه‌شناسی در ایران همچون شعیری، معین و سایرین نیز در این زمینه فعالیت کرده و بستر نظری را برای پژوهش‌هایی این چنین فراهم کرده‌اند. در این بخش، ابتدا نظری به پژوهش‌های نشانه‌شناختی در ایران نظری می‌اندازیم و سپس به مطالعات پژوهشگران خارجی نیز خواهیم پرداخت.

۱.۳. پژوهش‌های ایرانی

شعیری (۱۳۸۸) به بررسی شرایطی می‌پردازد که می‌توان از نشانه‌شناسی ساختگرا به نشانه‌معناشناسی گفتمان رسید. در نشانه‌شناسی ساختگرا، معناها از پیش تعیین شده مهم هستند و در نشانه‌معناشناسی گفتمان معنا حاصل مذاکره و کشمکش و تنش بین سطوح زبانی است و این ویژگی‌ها باعث می‌شود تا به این سطح از معنا برسیم. شعیری و وفایی (۱۳۸۸) به این می‌پردازند که نشانه‌معناشناسی به معنای جسمانه قائل شده برای فرآیند و تجربه معناسازی است. نشانه و معنا سیال بوده و با یکدیگر درهم‌کنشی بوده و معنا فرآیندی سیال، منعطف و تغییرپذیر است. نویسندگان به بررسی شعر ققنوس نیما از این دیدگاه پرداخته و بیان می‌کنند که هدف اصلی از پرداختن به ققنوس این است که در این فرآیند ققنوس از نشانه‌ای سیال به نشانه‌ای کمال‌یافته و یا متعالی تغییر می‌یابد.

بهنام (۱۳۹۰) در مقاله‌ای به بررسی تعامل دو نظام روایی و گفتمانی در داستان رستم و اسفندیار با رویکرد نشانه‌معناشناسی پرداخته است و به این می‌پردازد که چه شرایطی باعث می‌شود داستان از سطح روایی منطقی و از پیش تعیین‌شده به سطح گفتمانی برسد. او در این مقاله دو هدف را دنبال می‌کند: اول این که عوامل وارد شدن داستان رستم و اسفندیار از قلمرو روایت به عرصه گفتمان چیست و دیگر برجستگی رستم در بافت ایدئولوژیک از طریق مؤلفه‌های گفتمانی چگونه است. علی‌اکبری و دیگران (۱۳۹۲) در مقاله‌ای به بررسی حکایت‌های باب اول کلیله و دمنه بر بنیاد الگوی کنش گرمس با تأکید بر حکایت شیر و گاو می‌پردازند و نشان می‌دهند که این شیوه برای بررسی حکایت‌های فارسی از جمله کلیله و دمنه چه میزان توانایی دارد.

داودی‌مقدم (۱۳۹۳) در مقاله‌ای به بررسی و تحلیل نشانه‌معناشناسی گفتمان در قصه حضرت یوسف (ع) پرداخته است. او در این پژوهش گونه‌های مختلف گفتمان را مشخص کرده و بیان می‌دارد که موقعیت شوشی ابتدای

داستان باعث کنش‌های بعدی در داستان است و به بررسی نظام‌های ارزشی این داستان از منظر نشانه‌معناشناسی گفتمان نیز می‌پردازد. کنعانی (۱۳۹۴) نظام ارزشی گفتمان را در قطعه‌ای از مثنوی با رویکرد نشانه‌معناشناسی بررسی کرده است. قصه مورد نظر، افتادن شغال در خم رنگ و رنگین شدن و دعوی طاووس کردن میان شغالان از دفتر سوم مثنوی بود. هدف این مقاله بررسی ارزش‌های تحقق‌یافته در درون گفتمان و چگونگی شکل‌گیری فرا ارزش بر مبنای نظام فرآیندی و استعلایی ارزش بود. سیدان (۱۳۹۴) به بررسی و تحلیل نظام ارزشی گفتمان در غزلیات قلندری حافظ با رویکرد نشانه‌معناشناختی پرداخته است. در این مقاله، سعی به بررسی عوامل گفتمان در غزلیات قلندری حافظ و چگونگی بهره‌بردن حافظ از این عوامل در راستای تولید معنا و نظام ارزشی حاکم بر گفتمان غزلیات قلندری حافظ و مفهوم فرا ارزش در آن‌ها و شیوه طرح این مفهوم بررسی شده است.

شفیعی و همکاران (۱۳۹۵) به تحلیل نشانه‌معناشناختی گفتمان روایی داستان ضحاک و فریدون پرداخته و مبحث تولید معنا و چگونگی کارکرد و تولید معنا را به‌عنوان یکی از جذابیت‌های گفتمان بررسی کرده‌اند. در این مقاله، ذکر شده است که عوامل متعددی باعث شکل‌گیری فرآیند گفتمانی است که یکی از این موارد نشانه‌معناها می‌باشند و سپس به برشمردن نظام‌های گفتمانی و توصیف آن‌ها می‌پردازند و این نظام‌ها را در داستان مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهند. عباسی و مرادی (۱۳۹۶) به بررسی تولید معنا در نظام گفتمان روایی رمان و اگر حقیقت داشت اثر مارک لوی بر اساس الگوی مطالعاتی گرمس پرداخته‌اند. آن‌ها بیان داشتند که گفتمان غالب داستان کنشی بوده و معنا بر اساس اهداف از پیش تعیین‌شده بوده و کنشگران سعی در تغییر شرایط نامطلوب به مطلوب دارند.

کرباسی و همکاران (۱۳۹۶) در تحلیل نشانه‌معناشناسی تحقیق سره از ناسره در گفتمان ادبی به مطالعه داستان عامیانه سزای نیکی بدی است پرداخته‌اند. در واقع، سره‌گرایی در جهت پالایش زبان فارسی از واژه‌های بیگانه بوده است. سره در این پژوهش به گفته‌ای اطلاق می‌شود که از منظر زبان‌شناختی و معناشناختی و با توجه به بافت و موقعیت گفتمان و نگاه گفته‌پرداز مناسب‌ترین گزینه بوده و در جهت پیشبرد گفتمان به سمت و سوی صحیح تلاش می‌کند و ناسره نیز آن چیزی است که باعث ایجاد تأخیر و آسیب جدی به جریان تولید و دریافت معنا شود.

رضایی و همکاران (۱۳۹۶) در بررسی و تحلیل کارکرد پادگفتمانی نامه‌های نیما یوشیج نشان داده‌اند که گفتمان عرصه‌ای برای تولید معناست و پادگفتمان به‌کارگیری ترفندها و شگردهایی از طرف گفته‌پرداز برای ترمیم و تعدیل گفته است. جوکار و سایرین (۱۳۹۷) به بررسی نشانه‌معناشناختی کارکردهای گفتمانی مقاومت و مماشات در اعترافات تاج‌السلطنه پرداخته‌اند و نشان داده‌اند که هر گفتمان در فرآیندی ارتباطی تشکیل می‌شود و شکل‌گیری آن

باعث می‌شود که کنشگران ناچار به بروز برخی از گونه‌های نشانه‌ای جهت تعامل یا تقابل با دیگری شوند. پراندوجی و نصیحت (۱۳۹۷) در تحلیل نشانه‌معناشناسی فرایند تنش در ایمان آوردن ملکه سبا بیان داشته‌اند که جریان معناسازی داستان به سمت شکل‌گیری ایمان آوردن ملکه پیش می‌رود و در نتیجه معنا تغییر می‌کند.

شعیری (۱۳۹۸-ب) در کتاب تجزیه و تحلیل نشانه‌معناشناسی گفتمان به بررسی علل برگزیدن واژه نشانه‌معناشناسی می‌پردازد و سپس آن را نویدی به کسانی می‌داند که به دنبال شناخت چگونگی کارکرد، تولید و دریافت معنا در نظام‌های گفتمانی هستند می‌داند. وی سپس بیان می‌دارد که در این کتاب به دنبال نشانه‌معناشناسی باز است. در این نظام معنا حالتی گریزان داشته و به‌طور کامل دست‌یافتنی نیست و این همان سیال بودن معناست و در ادامه به بررسی گفتمان و ابعاد مختلف آن از جمله بعد شناختی، بعد حسی-ادراکی، بعد عاطفی و بعد زیبایی‌شناختی می‌پردازد. شعیری (۱۳۸۹) در کتاب نقصان معنا که ترجمه‌ای از کتاب گرمس است، به این می‌پردازد که گرمس از نشانه‌معناشناسی ساختاری و قاعده‌مند به نشانه‌معناشناسی سیال و غیرساختاری یعنی نشانه‌معناشناسی زیبایی‌شناختی یا حسی-ادراکی حرکت می‌کند و او باعث تحول نشانه‌معناشناسی سخت به نشانه‌معناشناسی نرم می‌شود.

حسین‌پور و دیگران (۱۳۹۸) در بررسی رمان سمفونی مردگان نوشته عباس معروفی به بررسی چگونگی کشمکش‌ها، ساختار روایی و کنش گفتمانی این رمان پرداخته‌اند و از منظر روساختی، درون‌متنی و الگوی کنشگر گرمس این رمان را تحلیل کرده‌اند. فلاح و شفیع‌پور (۱۳۹۸) در پژوهشی به تحلیل روایت موسی (ع) و سامری در چهارچوب نشانه‌معناشناسی گفتمانی با استفاده از الگوی کشی گرمس و معناهای محوری با توجه به مربع معناشناسی در ژرف‌ساخت روایات و انواع نظام‌های گفتمانی به‌کاررفته در تولید گفتمان روایی می‌پردازد. میرحسینی و کنعانی (۱۳۹۸) در مقاله‌ای به بررسی نشانه‌معناشناسی نظام عاطفی گفتمان در داستان زائر عبدالجبار کاکائی می‌پردازد. در این پژوهش، به بررسی نظام عاطفی که یکی از نظام‌های گفتمانی است پرداخته می‌شود. در این نظام، شوش‌گران با حضور ادراکی-حسی در فرایند معناسازی شرکت دارند و همین‌طور مشخص گردید که بررسی گونه کودکانه زائر در قالب الگوی نشانه‌معناشناختی نشان‌دهنده تحقق یافتن جریان عاطفی است. این شعر احساسات و عواطف ساده و کودکانه را نسبت به زیارت و عشق و ارادت به امام رضا (ع) به‌خوبی بیان داشته و توصیف می‌کند.

۳.۲. پژوهش‌های خارجی

گرمس (۱۹۷۱) در مقاله‌ای با عنوان دستور روایی: اجزاء و سطوح بیان می‌دارد که تحقیقات بر روی ساختارهای روایی

در پنج یا شش سال اخیر از مطالعه اساطیر و فولکلور الهام گرفته است و امروزه نه تنها شامل ادبیات روایی بلکه همچنین شامل مباحثات قانونی مذهبی و فلسفی نیز هست. این گستردگی حوزه‌های ممکن مطالعاتی مشکلی را مطرح می‌کند: چگونه این اشکال مختلف مباحثه را کدگذاری کنیم؟ و این که وضعیت نشانه‌ای آن‌ها به چه شکل است؟ و ابتدائاً اینکه ارتباط بین ساختار روایی و ساختار زبان‌شناسی چیست؟ بعضی مشاهدات مشخص که برخاسته از عقل سلیم است شخص را قادر می‌سازد که منشأ ساختارهای روایی را تصریح کند.

هبرت (۲۰۲۰) در مقاله‌ای با عنوان مربع نشانه‌ای بیان می‌دارد که مربع نشانه‌ای که توسط گرمس و راستیس ایجاد گردید یکی از ابزارهای تصحیح تحلیل‌های دارای تضاد است که به وسیله افزایش تعداد طبقه‌بندی‌های تحلیلی است که ریشه آن در تضادهای داده شده است و این افزایش از دو (مرگ-زندگی به عنوان مثال) به چهار (برای مثال مرگ-زندگی-مرگ و زندگی و نه مرگ و نه زندگی) به هشت یا حتی ده است.

از آنجاکه تحقیقی مشخصاً از منظر دیدگاه نشانه‌معناشناسی روایت زال و رودابه شاهنامه فردوسی را مورد واکاوی قرار نداده است، بر آن شدیم تا این روایت را از این منظر مورد بررسی قرار دهیم.

۴. تجزیه و تحلیل داده‌ها

۱.۴. نظام کشی

۱.۱.۴. رفع نقصان و تولد فرزند

شروع این گفتمان با وضعی ابتدایی،^۱ یعنی نداشتن فرزند است:

نگه کن که مر سام را روزگار چه بازی نمود ای پسر گوش دار
نبود ایچ فرزند مر سام را دلش بود جویا دلارام را

روایت را آن گونه که بزرگان این ژانر از جمله گرمس (۱۹۸۲) و شعیری (۱۳۹۷) بیان می‌دارند احساس نقصان و کمبودی است که نقطه آغاز روایت است. این نقصان گاهی از دنیای بیرون بر عامل فاعلی یا کنشگر تحمیل می‌شود و گاهی نیز از درون او نشأت می‌گیرد. در هر دو صورت ممکن، سبب ایجاد تحولی در روند شکل‌گیری روایت می‌شود؛ زیرا کنشگر تلاشی را جهت تغییر وضع موجود یا نابسامان به وضعی ثانویه یا بسامان آغاز می‌کند و همین حرکت او حوادث بعدی را رقم می‌زند.

1. Initial state

گفته‌پرداز در ابتدای گفتار، بایان چه بازی نمود روزگار فرزند نداشتن سام را به روزگار و عامل بیرونی نسبت می‌دهد. از آنجا که عامل فاعلی نداشتن فرزند را تجربه می‌کند و چنین وضعی یک فاعل را در حالت «انفصال»^۱ از فرزند نشان می‌دهد او را می‌توان «فاعل حالتی»^۲ نیز نامید؛ اما در ابیات بعد، گفته‌پرداز برطرف شدن ابتدایی نقصان را به گفته‌خوان اعلام می‌دارد:

نگاری بد اندر شبستان اوی زگلبرگ رخ داشت وز مشک موی
از آن ماهش امید فرزند بود که خورشید چهره برومند بود

در روایت‌ها، کنشگر همواره به دنبال تصاحب ابژه ارزشی است. فرزند برای سام ابژه ارزشی است که او متمایل به تصاحب آن است. در واقع، تصاحب ابژه ارزشی که منجر به کنش می‌شود، دو عملکرد را در پی دارد یا برطرف‌کننده بحران مادی بوده و کمی است یا اینکه بحران‌های هستی‌شناختی و عاطفی کنشگر را حل می‌کند. داشتن فرزند برای سام، جنبه مادی ندارد؛ بلکه این ارزش با حضور هستی‌شناختی سام گره‌خورده است. برای او فرزند معنای آرامش می‌دهد و آسودگی خاطر را به ارمغان می‌آورد.

همان‌گونه که شعیری (۱۳۹۷: ۶۵) بیان می‌دارد، «در روایت‌های کنشی معمولاً گره یا نقصانی وجود دارد که آن را نقصان مقدماتی می‌دانند. سپس برنامه‌ریزی در راستای رفع نقصان و عبور از بحران کنشی شکل می‌گیرد»؛ اما در این روایت، کنشی به وقوع پیوسته و پس از آن همه‌چیز بر مبنای تنش پیش می‌رود؛ زیرا تولد فرزند سام شرایطی را ایجاد کرده است که از نظر درونی شوک‌آور و یا بحران‌انگیز است.

در این داستان، نقصان بحران‌زا نیست؛ زیرا برطرف می‌شود و سام بچه‌دار می‌شود؛ اما آنچه بحران‌ها و چالش‌های بعدی را رقم می‌زند برطرف شدن آن نقصان و خود فرزند است. این فرزند است که برای سام به چالشی بزرگ تبدیل شده است؛ زیرا ظاهر عجیب و غیرمنتظره فرزند، سام را برای تصمیم‌گیری بر سر دوراهی قرار می‌دهد. نگهداشتن فرزند و پروراندن او که نزد همه مقبول است برای سام اولین چالش است؛ زیرا او توضیحی برای ظاهر عجیب فرزندش برای دیگران ندارد. پس حضور فرزند چالش است.

۴.۱.۲. شوش منشأ کنش: طرد فرزند و رها کردن او در پای البرزکوه

ز مادر جدا شد بدان چند روز نگاری چو خورشید گیتی فروز

1. Disjunction

2. Actual state

ولیکن همه موی بودش سپید	به چهره چنان بود بر سان شید
نکردند یک هفته بر سام یاد	پسر چون ز مادر بر آن گونه زاد
همه پیش آن خرد کودک نوان	شبستان آن نامور پهلوان
که فرزند پیر آمد از خوب جفت	کسی سام یل را نیارست گفت

به دنیا آمدن فرزند سام با ظاهری زیبا اما موی سپید باعث ایجاد فضای تنشی در قصر او می‌شود، به طوری که هیچ‌کس جرأت اعلام خبر تولد فرزند را به او ندارد. در این روایت، کنشی به وقوع پیوسته و باعث ایجاد شوش در کنشگر و تنش در قصر می‌گردد؛ اما در نهایت، سام از تولد نوزاد مطلع شده، نوزاد و ظاهر عجیب او را می‌بیند. دیدن نوزاد با آن ظاهر عجیب باعث تنش در جسم سام و تبدیل او به شوشگری می‌شود که بر سر دوراهی قرار دارد.

بترسید سخت از پی سرزنش	شد از راه دانش به دیگر منش
بفرمود پس تاش برداشتند	از آن بوم و بر دور بگذاشتند
یکی کوه بد نامش البرز کوه	به خورشید نزدیک و دور از گروه
به جایی که سیمرخ را خانه بود	بدان خانه آن خرد بیگانه بود
نهادند بر کوه و گشتند باز	برآمد برین روزگاری دراز

رفع نقصان در این روایت توسط دو دیگری به چالش کشیده می‌شود:

الف. توسط «دیگری» که خود کنشگر است و باعث ارزیابی و نقد آن «دیگری» می‌شود؛ «دیگری» که با مرتکب شدن گناهی یا گرویدن به اهریمن، کنشگر را در فشار تنشی قرار داده است. تنش به وجود آمده در اثر همان اعمال «دیگری» است که کنشگر سعی دارد با پوزش‌خواهی و در پنهان از مردم، از پروردگار بابت گناهش پوزش بطلبد.

ب- «دیگری» ای که برخاسته از جامعه و فرهنگ است که او را مورد بازخواست، پرسش و سرزنش در مورد چهره و رنگ و روی عجیب نوزاد قرار می‌دهند. کنشگر با انتخاب مکانی جهت عبور از این چالش‌ها، باعث ایجاد یک گسست می‌شود؛ گسستی که نه تنها باعث غلبه کنشگر بر چالش‌ها نمی‌شود، بلکه او را با چالش‌های دیگر روبرو می‌کند.

در روایت زال و رودابه، سام با دستور دادن به بردن نوزاد به مکانی دیگر، رها کردن او در پای کوه البرز و محل خانه سیمرخ، باعث انفصال گفتمانی می‌شود زیرا باعث ورود مکان‌های جدید، کنشگرانی دیگر و زمان‌های جدید به گفتمان می‌شود. این حالت سبب عبور از وضعیت مادر یا اولیه به وضعیت‌های متفاوتی می‌گردد. این وضعیت سبب بازشدن حصار است که به دور گفتمان کشیده شده است. در حالت گستره، احساس و ادراک و عواطف نقشی

ندارند. گفته‌پرداز با به‌کاربردن کلماتی همچون «از آن بوم و بر دور بگذاشتند»، «به خورشید نزدیک و دور از گروه»، «بدان خانه آن خرد بیگانه بود»، «نهادند بر کوه» انفصال گفتمانی را به نمایش می‌گذارد.

۴.۱.۳. چالش، منبع کنش (اولین چالش): قرار گرفتن بر دوراهی نگهداری یا طرد فرزند

اولین چالش سام قرار گرفتن بر سر دوراهی نگهداری یا طرد فرزند است که در نهایت منجر به کنش طرد فرزند می‌گردد. بدین معنی که در مورد این روایت به دلیل ترک فرزند و طرد او توسط سام، چالش‌ها و تنش‌های دیگری نیز به وقوع می‌پیوندد؛ یعنی کنش سام در ترک فرزند منشأ حوادث و اتفاقات دیگر روایت است. در واقع، رفع نقصان یعنی تولد فرزند، سام را در بحرانی قرار می‌دهد که تصمیم برای خروج از آن، چالش‌هایی را پیش روی او قرار می‌دهد. این چالش‌ها منبع زنجیره‌های روایی هستند که سرچشمه آن‌ها همان رفع نقصان اولیه است.

چالش گفتمانی در این داستان که همان زایش فرزند با ظاهری نامنتظر است در همه جزئیات زندگی شوشرگ یعنی سام بروز می‌نماید و در هر مرحله اثری از خود بر جای می‌گذارد. به‌عنوان مثال، طرد و ترک فرزند باعث بزرگ شدن او در فضایی دور از انسان‌ها و با سیمرخ و جوجه‌هایش، شرایط زیستی زال را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در مراحل بعد، همین متفاوت بودن شرایط زیستی و اخلاق و روحیات زال مسبب عشقی متفاوت و ممنوعه می‌شود که بحرانی عاطفی را برای او رقم می‌زند.

۴.۱.۴. کنش، منبع شوش: دیدن خواب و تلاش جهت یافتن فرزند

سام در دو مرحله خواب نوزاد رهاشده خود را می‌بیند. این خواب‌ها به دلیل شنیدن توصیفاتی از جوانی رشید است که در اطراف لانه سیمرخ دیده شده است. در مرحله اول، او این خواب را و داستان رهاکردن فرزند را برای بزرگان تعریف می‌کند ولی بازخورد مثبت از آن‌ها نگرفته و همه او را گناهکار می‌دانند. این مسئله باعث ایجاد شوش در او شده و مقدمه‌ای برای دیدن خواب دوم است و این خواب سبب رفتن به دنبال فرزند و تلاش برای یافتن او است.

پس سام تحت تأثیر خوابی که دیده است و اطلاعات آن دو راوی مبنی بر این که سیمرخ دایه فرزند او شده، ناگهان سپاهیان و خردمندان را فرامی‌خواند تا به جستجوی فرزندش به لانه سیمرخ بروند. در واقع، در این روایت، همه‌چیز با یک فرآیند تنشی از نوع رخدادی (تولد فرزند) آغاز می‌شود. این رخداد در سراسر گفتمان گسترش می‌یابد. همه‌چیز در جهت تضمین روند مناسب روایت توسط رخداد پیش می‌رود تا به شکلی در انتقال آرامش به کنشگر مؤثر بیفتد؛ اما در غیاب رخداد مناسب که همان تولد فرزند به شکلی نامنتظر و با موی سفید است، هدف محقق نمی‌شود و برنامه‌زدایی اتفاق می‌افتد. سام در این روایت، خود کنش‌گزاری است که تنش‌های خود را به کنشگری دیگر یعنی زال

تحمیل می‌کند تا او فرآیند را به سرانجام برساند پس او جسم کنشگر یعنی زال را به مکانی برای فرآیند و کنش تبدیل می‌کند. این جسم، کنشگر یعنی زال است که محل تحمل شرایط و ایجاد کارکرد عاطفی می‌شود.

۴. ۱. ۵. دومین چالش: عشق ممنوعه

این عشق سبب شوش و تش در جسم زال می‌شود که این تش و شوش به دنیای بیرون تسری یافته و احتمال جنگی خانمان‌برانداز را قوت می‌بخشد. این شوش عاطفی به وجود آمده را همان‌گونه که شعیری (۱۳۹۸-ب: ۱۶۵) بیان می‌دارد: «شوش عاطفی کنش‌زا می‌نامیم»؛ زیرا کنش‌های بعدی که عبارتند از: دستور شاه برای حمله به کابل، رفتن زال برای ممانعت پدر از حمله به کابل، رفتن زال با نامه پدر به سوی منوچهرشاه، ملاقات سام و سیندخت و سایرین همگی به دلیل همان شوش عاطفی است.

۴. ۲. نظام تخیل و اسطوره: حضور سیمرغ در روایت

صحنه‌های عاطفی می‌توانند نمایه‌ای حیوانی نیز داشته باشند. حضور سیمرغ در این روایت نشان از این است که سرنوشت با شوشگر عاطفی یعنی زال همراه بوده و بودن و ادامه زندگی او را رقم می‌زند. فردوسی در ادامه وضعیت نوزاد رهاشده را بدین شکل به تصویر می‌کشد:

ز خارا ش گهواره و دایه خاک	تن از جامه دور و لب از شیر پاک
به گرد اندرش تیره خاک نژند	به سر برش خورشید گشته بلند
پلنگش بدی کاشکی مام و باب	مگر سایه‌ای یافتی ز آفتاب

فردوسی در این ابیات برای بیشتر کردن بار عاطفی کلام از بیان جسمی یا مشخصه‌های جسمی سود می‌جوید. عواطف تا هنگامی که توسط جسم شوشگر حس نشده است ارزش واقعی ندارد. در واقع، این جسم زال است که بی‌مهری را حس می‌کند؛ یعنی تن از جامه دور او و لیش که بی‌شیر مانده و خورشید نیمروزی که بر سرش می‌تابید، همگی گونه‌های دالی جسم ادراکی است که درونه‌های عاطفی تحت عنوان تنهایی، بی‌کسی و بی‌مهری را که نتیجه جفا دیدن است به ارمغان می‌آورد. جسم زال بروزی از تنهایی و بی‌کسی ماندن را در خود دارد.

شعیری (۱۳۹۸-ب: ۱۶۰) می‌گوید: «در واقع، شوشگر عاطفی است که باقابلیت جسمانی خود در صحنه حضور دارد؛ یعنی قادر به دیدن، شنیدن، لمس کردن و عکس‌العمل نشان دادن است. پس هر شوشگر عاطفی صحنه‌گردانی است که صحنه‌هایش باری کاملاً عاطفی در پی دارد».

فرود آمد از ابر سیمرغ و چنگ	بزد برگرفتش از آن گرم‌سنگ
بیردش دمان تا به البرز کوه	که بودش بر آنجا کنام و گروه
سوی بچگان برد تا بشکُردند	بدان ناله زار او ننگرند
بیخشود یزدان نیکی دهش	همی بودنی داشت اندر بُوش

گفته‌پرداز در ادامه خلق صحنه‌های عاطفی سیمرغ را به‌عنوان نمایه‌ای حیوانی وارد گفتمان می‌کند. «سیمرغ بر فراز البرز جای دارد و البرز محور و مرکز عالم است. مکانی است اساطیری و مقدس. سرچشمه آب‌های عالم است و سرحد نور و ظلمت» (بهفر، ۱۳۹۶: ۲۳). حضور سیمرغ در ابتدا دارای بار عاطفی منفی است زیرا او زال را به‌عنوان طعمه و برای سیر کردن شکم بچه‌هایش می‌خواهد؛ اما از آنجاکه گفته‌پرداز در تمام داستان به نقش سرنوشت بسیار تأکید داشته است، حضور سیمرغ بر این مسئله اشاره دارد که سرنوشت با زال همراه است و به نفع و سود او خواهد بود؛ به عبارت دیگر، چنان‌که بهفر (همان: ۲۷) اشاره می‌کند: «ایزد نیکی بخش که حوادث و ماجراهای بسیاری در سرنوشت او قرار داده بود، بر او مهر آورد.»

نگه کرد سیمرغ با بچگان	بدان خرد خون از دو دیده چکان
شگفتی بر او برفکنند مهر	بماندند خیره در آن خوبچهر
شکاری که نازک‌تر آن برگزید	که بی شیر مهمان همی خون مزید

ورود سیمرغ و بچه‌هایش به گفتمان، علاقه‌مند شدن آن‌ها به زال و مهربانی گرفتن بر او، ما را با دنیایی عاطفی روبه‌رو می‌کند که در تقابل با منطق روایی است. در واقع، گفتمان محل بروز گونه‌های تکثیر یافته از پدیده‌های عاطفی‌ای چون مهربانی و شفقت حتی در حیوانات می‌شود. اگر این مهربانی را از دریچه فرا ارزشی همچون رابطه بین کل و اجزاء آن در نظر بگیریم، می‌بینیم که گفتمان راه‌های متفاوتی را جهت سوق دادن گونه عاطفی مهربانی از جانب والدین به سمت پدیده عاطفی بی‌مهری ایجاد می‌کند. شرایط زال که شامل بی‌لباسی، بی‌شیری، رها شده در خاک و بودن در زیر آفتاب که همگی نشان از عدم توجه پدر به نوزاد و رها کردن اوست خود باعث تغییر در فضای عاطفی گفتمان به سمت و سویی دیگر می‌شود. همان‌طور که شعیری (۱۳۹۸-ب: ۱۴۶). بیان می‌دارد: «گفتمان، توانایی پرورش و تکثیر عواطف جدیدی را از طریق چالش یا تبانی دارد و علاوه بر این، گفتمان چگونگی گذر از یک‌گونه عاطفی به گونه عاطفی دیگر را نشان می‌دهد.»

پس نمود پدیده بی‌مهری روا شده بر زال و تأثیر آن بر سیمرغ و جوجه‌هایش باعث پروراندن گونه عاطفی رحم و

شفقت در سیمرخ و جوجه‌هایش می‌شود. درواقع، گونه‌های عاطفی به شکل فرآیندی عمل می‌کنند و ظاهر زال و گریه‌های او به‌عنوان محرک اصلی آن‌ها عمل می‌کند. به‌بیان‌دیگر، از طریق تعامل، یک عنصر عاطفی سبب بروز عنصر عاطفی دیگر می‌گردد. پس رنج زال باعث ترحم سیمرخ و جوجه‌هایش می‌شود.

«پس می‌بینیم که گونه‌های عاطفی در تقابل با کنش‌ها قرار نمی‌گیرند، بلکه در بسیاری از موارد نتیجه کنش‌ها یا ادامه و استمرار آن‌ها به‌شمار می‌روند» (شعیری، ۱۳۹۸-ب: ۱۶۳). در این روایت، گونه‌های عاطفی شکل‌گرفته در گفتمان، نتیجه کنش اولیه سام نریمان در طرد فرزند و بی‌مهری به اوست.

۳.۴. نظام عملکردی: بازگشت به زندگی سیاسی و اشرافی سابق

چنین گفت سیمرخ با پور سام	که ای دیده رنج نشینم و کنام
پدر، سام یل، پهلوان جهان	سرافرازتر کس میان مهران
بدین کوه فرزندجوی آمده‌ست	تو را نزد او آبروی آمده‌ست
روا باشد اکنون که بردارمت	بی‌آزار نزدیک سام آرمت

وقتی سیمرخ سام را می‌بیند که در پایین کوه به طلب فرزندش آمده است، شروع به صحبت با زال می‌کند. نظام یا گفتمانی که بین این دو تحقق می‌یابد از نوع مجابی یا القایی است. درواقع، سیمرخ برای متقاعد کردن زال برای رفتن به سمت پدرش از اعتمادسازی استفاده می‌کند. طبق گفته شعیری (۱۳۹۸-الف: ۳۴)، اعتمادسازی یکی از شگردهایی است که در راستای تصویر مثبتی است که القاننده از خود ارائه می‌دهد تا باوری را نسبت به خود در دیگران ایجاد کند.

سیمرخ شروع به بیان چیزهایی در جهت جلب اعتماد زال به‌قصد نیک‌خواهی خود می‌کند. مواردی همچون اینکه من پروردگار تو و تنها دایه توأم، من نام تو را درستان بزرگ گذاردم به معنی چاره‌جو و تدبیرگر بزرگ، چون پدرت به تو نیرنگ زد و عهد پدری را شکست و تو را ایزد مهر برگرفت و چاره‌گری و تدبیر آموخت. البته در ادامه شعیری (همان: ۳۴ الی ۳۵) بیان می‌دارد که اعتمادسازی خود شرایطی دارد و شامل زمان و کنش‌هایی می‌شود که القاگر بر اساس آن‌ها موفق می‌گردد تصویر مثبتی از خود ارائه داده و سپس زمان از این تصویر دفاع نموده و آن را تثبیت نماید. به عبارتی، اعتمادسازی یک کنش القایی نیست که یک‌باره و در اثر یک کنش تحقق یابد. به همین دلیل، شگردهای القایی متفاوتی هستند و طی فرآیندهای زمانی کوتاه و یا بلندتر به ثمر می‌رسند.

درواقع، در رابطه‌ای تعاملی که بین زال و سیمرخ برقرار می‌شود یکی باید دیگری را قانع کند که بپذیرد کنشی را

انجام دهد. «در این حالت، قدرت استدلال و تأثیرگذاری یکی بر دیگری امری مهم جلوه می‌کند» (شعیری، ۱۳۹۸-
 الف: ۳۰). هرکدام از طرفین این تعامل یعنی سیمرغ و زال هدفی را دنبال می‌کنند و این رابطه طبق گفته معین (۱۳۹۶)
 بر اصل نیت‌مندی استوار است و هرکدام با نیتی وارد این تعامل شده‌اند. سیمرغ قصد مجاب کردن زال برای رفتن نزد
 پدرش را دارد اما زال نیز قصد دارد از این کار سرباز زده و همچنان در لانه سیمرغ بماند. او برای این کار نیاز به اجازه
 سیمرغ دارد و باید او را راضی به این کار کند. پس شروع به آوردن دلایل خود می‌کند.

چون چو زسیمرغ بشنید این	پر از آب چشم و دل اندوه‌گین
نشیم تو رخشنده‌گاه من است	دو پر تو فر کلاه من است

زال نیز به سیمرغ می‌گوید که گویی از هم‌نشینی با من خسته و بیزار شده‌ای. آشیانه تو تخت تابناک من و پرهایت مایه
 برازندگی و روشنی تاج من است. پس در اینجا کنش رفتن زال پیش پدرش نتیجه جریانی تعاملی از نوع مجابی است.

چنین داد پاسخ که گر تاج و گاه	ببینی و رسم کیانی کلاه
مگر کاین نشیمت نیاید به کار	یکی آزمایش کن از روزگار
ابا خویشان بر یکی پر من	خجسته بود سایه فر من
گرت هیچ سختی به روی آورند	ور از نیک و بد گفت‌وگویی آورند
بر آتش برافکن یکی پر من	ببینی هم اندر زمان فر من
که در زیر پرت پرورده‌ام	ابا بچگانت برآورده‌ام
همان گه بیایم چو ابر سیاه	بی‌آزارت آرم بدین جایگاه

سیمرغ در اولین شگرد القایی، کارهایی را که در طول دوران گذراندن زندگی زال در آشیانه او برایش انجام داده بازگو
 می‌کند؛ اما به دلیل اینکه قادر به متقاعد کردن زال نمی‌شود، دومین شگرد القایی و اعتمادسازی را به کار می‌برد که
 عبارت است از دادن پری از خود به زال به جهت محافظت از او. سپس به او می‌گوید که اگر اندکی تو را به سختی و
 رنج بیفکنند یا از خوب و بدت (زشت و زیبای ظاهرت) با تو سخن بگویند یعنی اگر تو را با رفتار و زبان اندکی به رنج
 و سختی بیفکنند و آزار دهند یکی از پره‌های مرا آتش بزن، بی‌درنگ من پدیدار خواهم شد و تو فر و فروغ مرا خواهی
 دید.

زال که نقش ابژه ارزشی را ایفا می‌کند «به حرکت درمی‌آید و خود را سر راه سوژه قرار می‌دهد و نگاه سوژه هم به
 حرکت درمی‌آید تا به سوی ابژه در حال پیشروی بشتابد. در واقع، به همان میزان که سوژه آماده پذیرایی از ابژه است،

به همان میزان هم ابژه خود را به جلوی سوژه پرتاب می‌کند، گویا جهت در آغوش کشیدن او شتاب دارد» (شعیری، ۱۳۸۹: ۲۴).

سام با دیدن پیکر زال که درشت و نیرومند و چهره‌اش که از فرط زیبایی چون صورتی بود که نقاش کشیده باشد، گریه‌ای سوزناک سر داد. گریه سام نشان‌دهنده تکان از درون و نتیجه دریافتی زیبایی شناختی است که همان‌طور که شعیری (۱۳۸۹: ۲۷) می‌گوید، «منشأ آن برخورد سوژه و ابژه با یکدیگر و درهم‌آمیخته شدن آن‌هاست».

در ادامه، سام در برابر سیمرغ سر خم کرد و به‌جز ستایش و سپاس او را نماز گزارد و در پیش او زاری کنان دعا کرد. او به سراپای فرزندش به‌تمامی نگاه کرد، او را سزاوار و برازنده تاج و تخت شاهی دید. سام همچنان به تماشای زال مشغول بود و مسحور زیبایی ظاهری او گشته بود؛ پیکری چون شیر نیرومند با سینه‌ای پهن و کمری باریک داشت و زیبارو بود؛ از شجاعت و دلاوری پهلوانان و زورمندی شمشیرزان برخوردار بود؛ مژه‌هایش سیاه و چشمانش از سیاهی به رنگ قیر بود؛ لبش از سرخی همچون مرجان و گونه‌هایش به سرخی خون بود. به‌جز موی سپید عیب دیگری در او نبود و زشتی و عیبی دیگر را نمی‌شد در ظاهر او پیدا کرد.

برای لحظه‌ای سوژه یعنی سام تجربه منحصر به فردی را در این جریان دیداری تجربه می‌کند. گاهی نیز تحمل خود را از دست می‌دهد. گویا سام چنان از خود بیخود شده است که تک‌تک اجزا صورت و بدن فرزندش را یکی یکی از نظر می‌گذراند. وصف این‌گونه زال، نشان از بینشی دیداری است. او تجربه زیباشناختی خود را در بعد دیداری مطرح می‌کند.

۴.۴. نظام شوشی عاطفی: عشق رودابه

زال کنشگری است که به دلیل عدم تعامل با جهان هستی و موجودات دیگر در دوران کودکی، در مواجهه با هر پدیده‌ای رابطه‌ای حسی‌ادراکی برقرار کرده و سعی می‌کند از طریق ارتباط حسی فهم پدیده‌های هستی را تجربه کند. تعاریف یکی از درباریان از رودابه دختر مهراب، باعث تبدیل شدن زال به شوشگری است که آرام و قرار و هوشیاری را از او می‌گیرد. در واقع، در این روایت، عشق زال و رودابه از طریق تعاریف اطرافیان در مورد «دیگری» رقم می‌خورد و کنیزان رودابه عامل برقراری ارتباط و دیدار دو دل‌داده می‌شوند.

اهمیت این دیدار برای هر دو نفر یعنی هم زال و هم رودابه بسیار زیاد است؛ زیرا این دو نفر مدت‌ها بنا بر توصیفات دیگران از طرف مقابل عشقی نادیده را تجربه کرده‌اند و انتظار کشیده‌اند. آن دو، شوشگرانی هستند که دیدن یار و کشف حقیقت وجودشان را به تلاطم کشیده است. نگاه این دو شوشگر در جستجوی واقعیت است.

کشف این مهم که آیا تخیل به واقعیت دیداری بدل می‌شود یا خیر؟

در مورد رودابه، بیان ابیات ذیل تأکیدی است بر به واقعیت پیوستن تخیل:

پرستنده خرم دل و شاد باد چنانی سرا پای کو کرد یاد

اما در مورد زال، او تجربه دیداری و تحسین خود نسبت به دیدن رودابه را بدین شکل بیان می‌دارد:

سپهبد کزان باره آوا شنید نگه کرد و خورشیدرخ را بدید
شده بام از آن گوهر تابناک به جای گلش سرخ یاقوت خاک
چنین داد پاسخ که ای ماه‌چهر درودت ز من آفرین از سپهر

در مورد این عشق و ملاقات، باید متذکر شد که عشق زال و رودابه جزء کنش‌های ارزش‌محور نیست. در داستان زال و رودابه، ما با روایتی که هسته مرکزی آن را کنش تشکیل می‌دهد روبرو نیستیم، زیرا بر اساس برنامه مشخص و از قبل تعیین‌شده حرکت نمی‌کند. کنشگر بر اساس آنچه جوامع بر مبنای کارکردهای اجتماعی و فرهنگی مشخص تبیین نموده‌اند، خود را با آن شرایط تطبیق نداده و در همان راستا حرکت نمی‌کند؛ زیرا زال بر خلاف کارکردهای اجتماعی و فرهنگی حاکم بر آن زمان در پی وصال رودابه است.

در آن زمان، ازدواج بر اساس مشابهت‌های نژاد و اصل و نسب صورت می‌گرفت. عشق این دو ناقض این اصول بود چون پدر رودابه از نوادگان ضحاک ستمگر بوده و خاندان او بت‌پرست بودند، اما خاندان زال از اصیل‌زادگان و موحدان بودند. پس این ازدواج کارکردی همسو با ارزش‌های همه‌باور ندارد و منجر به اتصال با ارزش‌های مورد تأیید همگان نمی‌شود. زال و رودابه با وجود دانستن این مسأله باز هم عهد و پیمان می‌بندند که به یکدیگر وفادار باقی بمانند. در این بخش، ملاقات زال و رودابه نمود پایانی عشقی پنهانی است که در خفا و در فکر و ذهن آن‌ها رشد کرده بود، این نمود پایانی آغازی برای فصل بعدی عشق آن‌هاست؛ عشقی که قرار است آشکار شود؛ پایان کنش پنهانی ملاقات و مهیاشدن برای نمود بعدی که همانا آگاه کردن دیگران از این عشق و دلدادگی است. عشق آن‌ها بودی داشته است و این بود در حال حرکت به سوی نمود است؛ اما نمود این عشق در تقابل با ارزش‌های حاکم بر جامعه آن‌هاست. اگر نمود عشق آن‌ها به بود تبدیل شود، واقعیت یعنی ازدواج آن دو محقق می‌شود. این عشق نمودی متعالی دارد زیرا عشقی اسطوره‌پرور است که باعث زایش رستم، پهلوان افسانه‌ای شاهنامه خواهد شد. در واقع، عشق آن‌ها چالشی دیگر فراروی کنشگران اصلی این روایت یعنی سام، زال، مهرباب و سیندخت قرار می‌دهد.

۴.۵. نظام تطبیقی تعاملی: وصال زال و رودابه

در فرآیند عشق زال و رودابه، زنجیره‌ای از کشمکش‌ها و حوادث تحت عنوان چالش پیش روی زال قرار می‌گیرد. در هر مرحله گذر از یکی از آن‌ها او را به هدف که وصال رودابه است نزدیک می‌کند. این عشق، عشقی ممنوعه و چالشی است. آنچه زال را در این عشق به چالش می‌کشد عوامل بیرونی است. در تمامی این چالش‌ها پدر زال به‌عنوان عامل شناختی در کنار او است، زیرا در ابتدای روایت به هنگام بازپس گرفتن فرزند از سیمرغ به او قول داد که خواسته‌های او را برآورده کند. سام با نوشتن نامه به منوچهرشاه و سیندخت مادر رودابه نیز با همسو کردن مهراب با خود و همچنین رفتن به دیدار سام نریمان عامل شکل‌گیری نظام تطبیق و تعامل هستند.

در واقع، سام، مهراب و سیندخت و رودابه جزئی از یک گروه هستند که زال را در این «توانستن» یاری کردند. در این گروه، فاعل‌های شناختی سیندخت و سام هستند. آن‌ها همان‌گونه که شعیری (۱۳۹۷: ۱۲۰) بیان می‌دارد، «همانند بازویی نیرومند عمل می‌کنند و به همین دلیل عوامل کمکی یا معین نامیده می‌شوند». سام و سیندخت با استفاده از توان مجابی خود زال و مهراب را در مسیر درست هدایت کرده و عملیاتی را برنامه‌ریزی می‌کنند تا همگی به هدف که همانا وصال زال و رودابه است دست یابند.

۵. نتیجه‌گیری

گفتمان‌های ادبی از راهکارهای متفاوتی جهت فرآیند معناسازی بهره می‌برند. در روایت تولد زال و عشق زال و رودابه، همه‌چیز از تنش بر اثر به‌دنیا آمدن نوزاد با ظاهری عجیب شروع می‌شود. تنش حاصل از به‌دنیا آمدن نوزاد عجیب و با موی سپید باعث ایجاد چالش‌هایی در گفتمان می‌شود. اولین چالش در نگهداری یا طرد فرزند بروز می‌کند. کنش سام در ترک و طرد فرزند چالش‌های بعدی را رقم می‌زند. رفع نقصان در این روایت توسط دو دیگری به چالش کشیده می‌شود: نخست توسط «دیگری» که خود کنشگر است و باعث ارزیابی و نقد آن «دیگری» می‌شود. این کنشگر با مرتکب شدن گناهی یا گرویدن به اهریمن کنشگر را در فشار تنش قرار داده است. تنش به‌وجود آمده در اثر همان اعمال «دیگری» است که کنشگر سعی دارد با پوزش خواهی و در پنهان از مردم، از پروردگار بابت گناهش پوزش بطلبد.

دوم «دیگری» ای که برخاسته از جامعه و فرهنگ است که او را مورد بازخواست، پرسش و سرزنش در مورد چهره و رنگ و روی شگفت‌زده نوزاد قرار می‌دهند. کنشگر با انتخاب مکانی جهت عبور از این چالش‌ها، باعث ایجاد یک گسست می‌شود. گسستی که نه تنها باعث غلبه کنشگر بر چالش‌ها نمی‌شود، بلکه او را با چالش‌های دیگر روبرو

می‌کند.

در این روایت، با فرآیندی نشانه‌معناشناختی روبه‌رو هستیم که کنشگر یعنی سام با نقصانی روبه‌رو است که روزگار برای کنشگر پیش آورده است؛ اما این نقصان منشأ کنش و تنش نیست؛ بلکه برطرف شدن نقصان باعث کنش، تنش و چالش‌های بعدی است؛ زیرا نداشتن فرزند یعنی نقصان برطرف می‌شود، اما تولد فرزند با ظاهری عجیب باعث ایجاد تنش در قصر می‌شود. تنش به‌وجودآمده در اثر عدم جرأت عوامل قصر برای بازگویی حقیقت به سام به وقوع می‌پیوندد. دایه با تکیه بر نظام گفتمانی مجاب‌سازی، مسأله را بازگو کرده و سعی در برطرف کردن تنش دارد؛ اما بیان مسأله باعث ایجاد چالش و کنش ناشی از آن می‌شود. سام بر سر دوراهی نگهداری یا ترک فرزند است که این چالش او را به کنش طرد فرزند وامی‌دارد. طرد فرزند و بزرگ شدن او با سیمرخ و جوجه‌هایش، باعث پرورش سوژه بوشی می‌شود. از دست دادن پشتوانه بزرگی به نام پدر و عدم پرورده شدن توسط پدر در نوزادی، باعث ایجاد بحران هویت و عاطفی برای زال می‌شود.

زال به هنگام رفتن پدر به جنگ در راستای نظام تطبیق، به یادگیری راه و رسم کشورداری و خوگرفتن به محل حکمرانی خود می‌پردازد. روبروشدن با مهرباب کابلی و ایجاد رابطه‌ای حسی‌ادراکی با او، شنیدن وصف دخترش رودابه، زال را به سوژه‌ای شوشی تبدیل می‌کند. رودابه نیز با شنیدن اوصاف زال عاشق او می‌شود و درنهایت، ملاقات آن دو پایه‌های این عشق را بین آن دو محکم‌تر می‌کند. این عشق ممنوعه باعث به‌وجودآمدن چالش‌های بعدی است. ممنوعیت این ازدواج به دلیل عدم همخوانی نسب زال و رودابه و دشمنی مهرباب و منوچهرشاه است. چالش‌های پیش رو برای زال گرفتن رضایت پدر و منوچهرشاه است؛ اما سرانجام با سرسختی عشاق، چالش‌ها با تدبیر مادر رودابه و سام، شکل‌گیری نظام گفتمانی مجابی بین آن دو و بین سام و منوچهرشاه از طریق نامه برداشته می‌شود.

از آنجاکه به گفته معین (۱۳۹۶: ۲۲۵) تمایز و اختلاف، دلیل اصلی آشکار شدن معناست؛ در داستان زال و رودابه آنچه باعث ظهور معناست همان تفاوت داشتن زال از ابتدای تولد است. در ابتدا به‌دنیا آمدن او با ظاهری عجیب که همان موی سفید است، باعث تمایز او از دیگر نوزادان و عامل ایجاد تفاوت در روند بزرگ شدن و پرورش اوست. سپس این‌که همه نوزادان توسط والدین پرورانده و بزرگ می‌شوند، اما ظاهر عجیب او باعث طرد او توسط پدر و پرورانده شدن توسط سیمرخ می‌شود. درنهایت، زال به دلیل این‌که با آدمیان بزرگ نمی‌شود، پس از مناسبات و هنجارهای اجتماعی تبعیت نمی‌کند. این انزوا برای او بحران عاطفی را نیز رقم می‌زند که در تمامی زوایای زندگی او نفوذ می‌کند.

زال کنشگری است که بین دو نظام محافظه‌کاری که بر اصل تطبیق استوار است و نظام خطرپذیری که بر نظام رخدادی مبتنی است در نوسان است. او ابتدا با پیروی از فرمان پدر سعی در تطبیق خود با شرایط موجود دارد که او را به مرحله نه گسست و پیوستار وارد می‌کند؛ اما با دیدن رودابه و دچار شدن به عشق او نظام تطبیق متوقف شده و او وارد مرحله نه پیوستار می‌شود. مرحله نه پیوستار باعث پرورش سوژه خطرپذیر است. در این مرحله زال یعنی سوژه خطرپذیر بین دو جریان هنجارهای اجتماعی و عشق ممنوع قرار می‌گیرد. او می‌خواهد به وصال رودابه برسد، اما هنجارهای اجتماعی مانع این وصال است. پس نظام خطرپذیری شکل می‌گیرد. زال به خطر کردن با این هنجارهای اجتماعی می‌پردازد که این خطرپذیری معانی و ارزش‌های نویی ایجاد می‌کند.

رسیدن به معنا از طریق سه شیوه که عبارتند از کنشی، سودایی عاطفی و شناختی محقق می‌شود. در روایت زال و رودابه، ابتدا در منطقی کنشی سام در وضعیت اولیه نداشتن فرزند به سر می‌برد که او این وضعیت را به وضعیت ثانوی و بچه‌دار شدن تغییر می‌دهد. پس معنا در غالب شدن یعنی «پدر شدن» ایجاد می‌شود؛ اما در مرحله دوم شکل‌گیری نظام معنایی سودایی، این شدن برنامه‌ریزی‌نشده و رخدادی است. تولد فرزند سام با ظاهری عجیب، تغییری است که تمام وجود و زندگی سام را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و این رخداد و واقعه که معنا تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد نتیجه سلسله عملیاتی منطقی نیست. در واقع، این رخداد جریان روایت را به سوی بی‌معنایی سوق می‌دهد؛ زیرا سام فرزند خود را در پای البرزکوه رها می‌کند؛ اما حضور جریان رخدادی دیگری یعنی حضور سیمرخ باعث بازیابی معنایی می‌شود، چون تغییر یا شدن در این قسمت روایت تحت تأثیر احساسات سیمرخ و جوجه‌هایش بر نوزاد رهاشده اتفاق می‌افتد. این همان تغییر و تحول یا شدنی است که تمام زندگی زال را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. نظام معنایی دیگری که در این روایت شناسایی می‌گردد، نظام شناختی است. این نظام در پی تعریف و وصف ویژگی‌های رودابه در ذهن زال شکل می‌گیرد. اطرافیان زال پس از آنکه به متمایل بودن زال به مهراب، پدر رودابه پی می‌برند، به وصف ویژگی‌ها و زیبایی‌های رودابه می‌پردازند؛ اما این جریان شناختی دوسویه است؛ زیرا در پی بیان ویژگی‌ها و خصایل زال توسط مهراب برای همسرش سیندخت، رودابه نیز این نظام را در ذهن خود شکل می‌دهد. پس هرکدام از دو طرف یعنی زال و رودابه در پی جریانی شناختی تصویری از یکدیگر در ذهن خود دارد که بر اساس آن برای نزدیکی یا دوری از دیگری برنامه‌ریزی می‌کند.

در مورد زال و رودابه این تصویر ذهنی منجر به عشق و برنامه‌ریزی جهت دیدار و وصال است. حرکت هر یک از دو طرف برای دیگری منبعی از اطلاعات است. ابتدا رودابه در راستای نزدیکی به زال، پرستاران خود را به محل

حکمرانی زال روانه می‌کند و به‌نوعی دست به عملیات می‌زند. این کنش او منجر به افزایش شناخت بیشتر زال نسبت به رودابه می‌شود. البته این شناخت دوطرفه است زیرا پرستاران رودابه اطلاعاتی در مورد زال را نیز به او می‌دهند. این جریان‌ات اطلاعاتی که بین زال و رودابه شکل می‌گیرد، در واقع موضوعاتی شناختی است که به‌نوعی می‌توان آن را گفتمان نیز نامید. زال در پی ایجاد ارتباطی حسی عاطفی با رودابه است. در واقع، پیوند زال با رودابه هیچ منطق کنشی ندارد. این ارتباط بیشتر جنبه رخدادی دارد، اما به‌محض ارتباط زال با کنیزان (پرستندگان) رودابه و آغاز فرایند شناختی باعث ایجاد عشق بیشتر و تمایل به دیدار در زال می‌شود که می‌توان آن را از نوع هیجانی عاطفی دانست.

در این پژوهش تلاش شد تا فرایند معناسازی در عناصر روایت زال و رودابه شاهنامه فردوسی بر اساس نشانه‌معناشناسی گفتمانی موردبررسی قرار گیرد. این بررسی می‌تواند گامی در جهت خوانشی نو و امروزی از اثر حماسه‌سرای بزرگ، فردوسی باشد. در این پژوهش سعی بر این بود تا بیان گردد که این روایت از الگوی روایت‌های کلاسیک پیروی نکرده و جریان معناسازی در آن، جریانی پویا و سیال است؛ زیرا حوادث این روایت سیری منطقی و ازپیش تعیین‌شده را طی نمی‌کند. زال شخصیتی جسور است که سعی می‌کند با غلبه بر ارزش‌های همه‌باور و غبارگرفته جامعه، معنایی نو را رقم بزند. این جسارت او چالش‌هایی را پیش روی او قرار می‌دهد که گذر موفق او از این چالش‌ها، منجر به ارزش‌آفرینی می‌شود. این پژوهش می‌تواند گامی در جهت خوانشی نو و امروزی از این اثر کهن باشد و معناهای مخفی و پنهان در لایه‌های این اثر شگرف را آشکار کند که بنا به اختصار، تنها به بخشی از آن پرداخته شد.

کتابنامه

- بهفر، مهری. (۱۳۹۶). شاهنامه فردوسی-تصحیح انتقادی و شرح یکایک ابیات. چاپ اول. تهران: نشر نو.
- بهنام، مینا. (۱۳۹۰). بررسی تعامل دو نظام روایی و گفتمانی در داستان رستم و اسفندیار رویکرد نشانه‌معناشناختی. پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی، دوره ۲، شماره ۴. صص ۱-۱۶.
- پراندوجی، نعیمه؛ نصیحت، ناهید. (۱۳۹۷). تحلیل نشانه‌معناشناسی فرآیند تنش در «ایمان آوردن ملکه سبا». جستارهای زبانی، دوره ۹، شماره ۳، صص ۳۵-۶۱.
- جعفری فشارکی، نرگس. (۱۳۹۹). نشانه‌معناشناسی گفتمان عذاب در قرآن کریم. (پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث). دانشگاه اصفهان.
- جوکار، منوچهر؛ قاسمی‌پور، قدرت؛ بدیلی، عماد. (۱۳۹۷). نشانه‌معناشناختی کارکردهای گفتمانی مقاومت و مماشات در اعترافات تاج‌السلطنه. جستارهای زبانی، دوره ۹، شماره ۱، صص ۳۱-۵۶.
- حسین‌پور سرکاریزی، احمد؛ علوی مقدم، مهیار؛ فیروزی مقدم، محمود. (۱۳۹۸). تحلیل ساختار روایی سمفونی مردگان عباس معروفی بر پایه نظریه نشانه‌معناشناسی روایی گریماس، دوفصلنامه روایت‌شناسی، سال سوم، شماره ۶، صص ۵۵-۶۱.
- داودی مقدم، فریده. (۱۳۹۳). تحلیل نشانه‌معناشناسی گفتمان در قصه حضرت یوسف (ع). آموزه‌های قرآنی، شماره ۲۰، صص ۱۷۵-۱۹۱.
- رادنژاد، حسین. (۱۳۹۴). تحلیل معنی‌شناسی نامه‌های بیهقی با تأکید بر الگوی معنی‌شناسی کاربردی. (رساله کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی). دانشگاه پیام نور مشهد.
- رضایی، رؤیا؛ مشهدی، محمد امیر؛ شعیری، حمیدرضا؛ نیک‌بخت، عباس. (۱۳۹۶). بررسی و تحلیل کارکرد پادگفتمانی نامه‌های نیما یوشیج. دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۵، شماره ۸۲. صص ۱۳۳-۱۵۴.
- سیدان. الهام. (۱۳۹۴). بررسی و تحلیل نظام ارزشی گفتمان در غزلیات قلندری حافظ (رویکرد نشانه‌معناشناسی). مجموعه مقاله‌های دهمین همایش بین‌المللی ترویج زبان و ادب فارسی. اردبیل: دانشگاه محقق اردبیلی.
- شعیری، حمیدرضا. (۱۳۸۸). از نشانه‌شناسی ساختگرا تا نشانه‌معناشناسی گفتمانی. نقد ادبی. س ۲. ش ۸. صص ۳۳-۵۵.
- شعیری، حمیدرضا. (۱۳۸۹). نقصان معنا. چاپ اول. تهران: نشر علم.
- شعیری، حمیدرضا. (۱۳۹۴). مقاومت، ممارست و مماشات گفتمانی: قلمروهای گفتمان و کارکردهای نشانه‌معناشناختی آن. مجله جامعه‌شناسی ایران، ۱۶ (۱). صص ۱۱۰-۱۲۸.
- شعیری، حمیدرضا. (۱۳۹۷). مبانی معناشناسی نوین. چاپ پنجم. تهران: سمت.

شعیری، حمیدرضا. (۱۳۹۸-الف). نشانه‌معناشناسی ادبیات. چاپ دوم. تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.

شعیری، حمیدرضا. (۱۳۹۸-ب). تجزیه و تحلیل نشانه‌معناشناختی گفتمان. چاپ هفتم. تهران: سمت.

شعیری، حمیدرضا. (۱۴۰۲). مباحث مدرسه زمستانه نشانه‌شناسی (چاپ نشده). زمستان ۱۴۰۲، تهران.

شعیری، حمیدرضا؛ وفایی، ترانه. (۱۳۸۸). فقتوس، راهی به نشانه‌معناشناسی سیال. چاپ اول. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

شعیری، حمیدرضا؛ محمودی بختیاری، بهروز؛ سیزواری، مهدی. (۱۴۰۲). فرهنگ توضیحی جهان نشانه و معنا. نشر لوگوس.

شفیعی، سمیرا؛ قبادی، حسینعلی؛ شعیری، حمیدرضا. (۱۳۹۵). تحلیل نشانه‌معناشناسی گفتمان روایی ضحاک و فریدون بر اساس نظریه گرمس. دوفصلنامه ادبیات حماسی، دانشگاه لرستان، سال ۳، شماره ۵، صص ۹۹-۱۲۹.

عباسی، علی؛ مرادی، میترا. (۱۳۹۶). بررسی تولید معنا در نظام گفتمانی روایی رمان اگر حقیقت داشت اثر مارک لوی بر اساس الگوی مطالعاتی گرماس. نقد زبان و ادبیات خارجی، دوره ۱۴، شماره ۱۹، صص ۲۵۹-۲۷۸.

علی اکبری، نسرین؛ محمدی، خدیجه؛ امامی، سعید. (۱۳۹۲). بررسی حکایت‌های باب اول کلیله و دمنه بر بنیاد الگوی کنش گرماس با تأکید بر حکایت شیر و گاو. مجموعه مقالات هشتمین گردهمایی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران.

علیزاده، زهرا. (۱۳۹۲). گفتمان‌های بزرگان (پهلوانان، وزرا، موبدان، دهقانان و حکمت‌های فردوسی) در شاهنامه فردوسی. رساله کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی. دانشگاه پیام نور مشهد.

فلاح، ابراهیم؛ شفیعی پور، سجاد. (۱۳۹۸). تحلیل روایت حضرت موسی (ع) و سامری در چارچوب نشانه‌معناشناسی گفتمانی. جستارهای زبانی، دوره ۱۰، شماره ۱، صص ۲۵-۵۰.

کرباسی، زهرا؛ شعیری، حمیدرضا؛ لطافتی، رؤیا. (۱۳۹۶). تحلیل نشانه‌معناشناختی تحقیق سره و ناسره در گفتمان ادبی: مطالعه موردی داستان عامیانه سزای نیکی بدی است. دوماهنامه فرهنگ و ادبیات جامعه. سال ۵، شماره ۱۶، صص ۳۹-۶۳.

کنعانی، ابراهیم. (۱۳۹۴). نظام ارزشی گفتمان در قصه‌های از مثنوی؛ رویکرد نشانه‌معناشناختی. هشتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی. صص. ۱۷۹۲-۱۸۰۴.

معین، مرتضی بابک. (۱۳۹۶). ابعاد گمشده معنا در نشانه‌شناسی روایی کلاسیک. چاپ اول. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

میرحسینی، مژگان؛ کنعانی، ابراهیم. (۱۳۹۸). بررسی نشانه‌معناشناسی نظام عاطفی گفتمان در داستان زائر عبدالجبار کاکائی. فصلنامه علمی فرهنگی رضوی، دوره ۳، شماره ۷. صص ۱۷۱-۱۹۹.

de Saussure, F. (1983). Course in General Linguistics. Bally, C., & Sechehay, A. (Eds.) with the collaboration of Riedlinger, A. & Harris, R. (Trans.). London: Duckworth.

- Greimas, A. J. (1971). Narrative Grammar: Units and Levels. *Comparative Literature*. Vol. 86, No. 6, pp. 793-806.
- Greimas, A. J., & Courtés, J. (1982). *Semiotic and Language: An Analytical Dictionary*. Translation: Larry Crist, Daniel Patteand, James Lee, Edward McMahon II, Gary Phillips and Michael Rengstorf. Bloomington: Indiana University Press.
- Hébert, L. (2020). *An Introduction to Applied Semiotics; Tools for Text and Image Analysis*. New York: Routledge.

